

دین و دینداری در اندیشه شهید مطهری (ره)

حفیظ الله فولادی*

چکیده

بحث دین از دیرباز مورد توجه نحله‌های فکری گوناگون بوده و هر کدام به گونه‌ای آن را مورد توجه قرار داده و به چالش کشیده‌اند؛ با همه این برخوردها همواره دین و نمودهای آن، در همه جوامع، از ابتدایی گرفته تا پیشرفته، به شیوه‌های مختلفی به حیات خود ادامه داده و امکان حذف آن از صحنه زندگی اجتماعی بشر وجود نداشته است. این فراز و فرود دین حاکی از این است که نیاز بشر به دین اصیل و فارغ از قراردادهای اجتماعی و اعتباری است. شهید مطهری با طرح ادعاهای تعدادی از اندیشمندان در خصوص منشأ دین و پاسخ به آنها، نظریه فطرت را مطرح می‌کند، و بر همین اساس رویگردانی افراد و حتی برخی از جوامع را از دین، منطبق بر ندای فطرت می‌داند که در طول تاریخ کسانی به نام دین، برخلاف فطرت انسان‌ها رفتار کرده‌اند و در واقع عدم اعتقاد به آموزه‌های دینی متأثر از رفتارهای فطرت‌گریز انسان‌ها بوده و نه برخاسته از احساس بی‌نیازی بشر به دین. از مجموع آثار ایشان درباره دین و دینداری می‌توان معیارهایی را برای کمال دینداری افراد در جامعه بیان کرد که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱. توأمان دانستن دنیا و آخرت؛ به گونه‌ای که التزام به دین و هنجارهای دینی مستلزم رویگردانی از دنیا نشود؛ در واقع هیچ ناسازگاری میان آخرت‌گرایی و علاقه به دنیا، وجود ندارد و دل‌بستگی به دنیا و امور مادی است که مورد مذمت واقع شده.
۲. قائل بودن به آمیختگی علم و دین؛ یعنی دیندار واقعی کسی است که علم و دین را همانند دو بالی بداند که او را به سوی کمال مطلق که همانا خداوند است رهنمون می‌سازد و نه اینکه میان آن دو تعارضی تصور نماید؛
۳. ملازمت دینداری با مسئولیت اجتماعی؛ به اینکه انفکاک میان دین و احساس مسئولیت اجتماعی ناممکن است و دین منهای پذیرش مسئولیت در قبال خداوند و مخلوقات او، دین منهای دین است.
۴. توجه به انسان‌ها از مسیر توجه به خداوند؛ در واقع انسان موحد عمل خالصانه‌اش را برای خداوند از طریق خدمت به بندگان او محقق می‌بیند.

واژه‌های کلیدی: مطهری، دین، منشأ دین، شاخص دینداری، مسئولیت اجتماعی، علم و دین

* عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی
Email: hfooladi@rihu.ac.ir

مقدمه

انسان‌ها در پرتو زندگی اجتماعی به تنظیم روابط بین خود پرداخته، حیات جمعی را تداوم می‌بخشند. تنوع خواسته‌ها و نیازهای انسان‌ها در زندگی اجتماعی و نیز روابط با دیگر هم‌نوعان، سبب نهادینه شدن چگونگی پاسخگویی به بسیاری از آن تقاضاها شده است. این وضعیت با بدون در نظر گرفتن سادگی یا پیچیدگی روابط بین انسان‌ها محقق بوده و هست. به بیان دیگر، در همه جوامع، نظامی از روابط پایدار و سازمان‌یافته در راستای برآوردن نیازهایی اساسی شکل گرفته و تداوم یافته است. تفکیک این نیازها، خرده‌نظام‌های اجتماعی متعددی را به وجود آورده که به دلیل شدت پایداری و دوام در طول زمان، از آنها تعبیر به نهادهای اجتماعی شده است. این نهادها در ادبیات رایج در علوم اجتماعی عبارت است از: نهاد خانواده، نهاد تعلیم و تربیت، نهاد حکومت و سیاست، نهاد اقتصاد و نهاد دین. در هر یک از این نهادها، به بحث‌های گوناگونی درباره چگونگی ارتباط و تعاملشان با یکدیگر، عناصر تشکیل‌دهنده هر نهاد و غیره پرداخته شده است. آنچه در این مقاله بررسی خواهد شد، تمرکز بر دین با توجه به دیدگاه‌های شهید مطهری است.

دین در نگاه جامعه‌شناسان به عنوان واقعیتی است که در قالب شعاعی در رفتار آحاد جامعه نمایان می‌شود و منشأ تأثیرهای مثبت و منفی است. بیشتر آنها این واقعیت را دارای خاستگاهی اجتماعی و بشری دانسته که انسان‌ها در مقاطعی از زمان، به علل گوناگونی آن را برای خود جعل قرار داده‌اند. بر این اساس، تحلیل بیشتر آنها از دین به شرایط اجتماعی ناظر است که با تغییر آن شرایط می‌توان دین را نیز محدود کرد یا اساساً به حاشیه راند.

در اینجا بیان این مطلب ضرورت دارد که از منظر دینی و در مطالعه دانشمندان دینی نمی‌توان دین را در قالب نهادی در کنار سایر نهادهای اجتماعی در نظر گرفت؛ زیرا از دیدگاه دین و با در نظر گرفتن واقعیت اجتماعی جوامع دینی، دین وضعیت فریاد دارد و در جایگاهی است که بر نهادهای دیگر مسلط است. نیاز بشر به دین از جنس نیازهایی نیست که در ردیف نیازهای دیگر در نظر گرفته شود؛ بلکه دین با خاستگاه اصیل و گسترده خود، آنچنان عناصر و محتوای منطبق با ابعاد مختلف وجودی انسان در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی دارد که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین ضرورت وجودی آن شود. شهید مطهری با توجه به این تفاوت، دین خواهی بشر را امری فطری و به تعبیری، فریادی دانسته است. در اینجا سعی می‌شود به آن بخش از مباحث شهید مطهری پرداخته شود که در حوزه دین رویکرد اجتماعی دارد.

منشأ پیدایش دین

اینکه دین در فرد و اجتماع آثاری دارد، غیر قابل انکار است؛ اما اینکه چگونه خود «دین» تکوّن یافته است و در نزد افراد و جوامع مختلف به صورت فراگیر نقش آفرینی دارد، تعداد زیادی از اندیشمندان به آن توجه کرده‌اند. بیشتر افرادی که در مغرب‌زمین به بررسی خاستگاه دین پرداخته‌اند، نسبت به آن پیشداوری منفی داشته و آن را فاقد ریشه منطقی دانسته‌اند؛ به همین دلیل بررسی آنان درباره دین و جاهت علمی ندارد. البته ادعای آنها حتی با مبانی علمی خودشان سازگاری ندارد؛ زیرا بر منطقی اثبات تجربی استوار نیست. به بیان شهید مطهری، اصل موضوعه آنان که متأثر از تعصب در لامذهبی بوده، باعث شده تا مطالبی مطرح کنند که در درون خود تناقض‌گویی‌ها و اشکال‌های فراوان داشته باشد. استاد مطهری به بررسی دیدگاه افرادی، مانند آگوست کنت، هربرت اسپنسر، برتراند راسل، امیل دورکیم و مکتب مارکسیسم و غیره می‌پردازد و سپس هر یک را نقد می‌کند و در نهایت، به دیدگاه قرآن در این باره می‌پردازد. در این مقاله به طور مختصر تمام دیدگاه‌های آنان را از آثار شهید مطهری نقل می‌کنیم (برای مطالعه بیشتر: ر.ک: مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹-۲۶۱۴).

نظر آگوست کنت، هربرت اسپنسر و برتراند راسل درباره منشأ دین

شهید مطهری می‌گوید دیدگاه این افراد با اندکی تفاوت در بیان، متأثر از اصل علیت و پذیرش آن است که برای تعلیل حوادث طبیعی و اجتماعی باید به دنبال شناخت علت پدیده‌ها برآمد. بر این اساس، از نظر آگوست کنت، انسان‌ها در اثر ناتوانی از شناخت علل مادی حوادث، به یک سلسله امور غیر مادی معتقد می‌شوند و اگر این جهل انسان‌ها به علل حوادث به علم تبدیل شود، اعتقاد به امور غیر مادی در زندگی بشر از بین خواهد رفت.

هربرت اسپنسر، این جهل را به گونه دیگری منشأ اعتقاد به خدا و پیدایش دین می‌داند و آن اینکه انسان در اثر خواب دیدن مردگانی که بدنشان در زیر خاک مدفون شده، به دوگانگی روح و بدن قائل شد و این اعتقاد به روح باعث تعمیم چنین نگرشی درباره تمام اشیا شد. وی پس از جاندار دانستن همه چیز، به هنگام گرفتاری، به تعظیم در برابر نیروهای طبیعت روی آورد؛ در حالی که با آگاهی یافتن انسان از اینکه اشیا فاقد جان هستند، نیازی به تعظیم و پرستش چنان موجودهای فرامادی نیز نخواهد بود و در نتیجه، جایی برای اعتقاد به خدا و دین باقی نمی‌ماند که اموری غیر قابل دسترس به حساب می‌آیند.

برتراند راسل، در بیانی متفاوت با آن دو، منشأ اعتقاد به دین را ناشی از ترس انسان اولیه از ناملاّیم‌های زندگی و حوادثی دانسته که برای وی پیش می‌آمده است. او می‌گوید که انسان

به جای مقابله با عوامل نگرانی و اضطراب به اموری موهوم به عنوان تسکین‌دهنده نگرانی‌ها به نام دین و امور ماورائی روی آورد و چنانچه بتواند عوامل نگرانی را شناسایی کرده و به مقابله با آنها پردازد، دیگر نیازی برای اعتقاد به خدا و دین وجود نخواهد داشت.

نقد

شهید مطهری در نقد این دیدگاه‌ها می‌گوید که استناد دینداری انسان‌ها به جهل و ترس صرفاً براساس وهم و خیال‌پردازی است؛ زیرا اولاً اینکه انسان‌های ابتدایی براساس اصل علیت به دنبال علل حوادث می‌گشته‌اند، ناشی از قدرت تفکر آنان بوده، مبنی بر اینکه حوادث نمی‌تواند بدون علت باشد. ثانیاً اینکه این علل را به امور ماورائی نسبت می‌داده‌اند، برخاسته از یک تفکر منطقی بوده است که براساس مشاهده تغییر در پدیده‌های مادی اطراف خود، علل حوادث را باید در اموری فرامادی جستجو کنند. از این رو، مستند کردن نگرش انسان ابتدایی به یک سلسله امور وهمی و خیالی برخاسته از جهل و ترس غیر قابل قبول است. شهید مطهری می‌گوید:

اگر چنین برداشت‌هایی درباره دین غرض‌آلود و معطوف به پیشداوری تعصب‌گونه در نگاه منفی به آن نیست که به هر طریقی شده باید منشأ پیدایش دین را بدون پشتوانه منطقی دانست، چگونه است که علم و صنعت و حتی برخی از داده‌های نظری انسان چند هزار سال پیش به دیده حیرت و تحیر نگریسته می‌شود تا آنجا که مثلاً عده‌ای ساخت اهرام ثلاثه مصر را ساخته بشر آن روزگاران با آن ابزار و وسایل نمی‌توانند بدانند؛ ولی اعتقادشان به دین و خدا را باید ناشی از جهل و نادانی و ترسشان تلقی کرد و نه یک تفکر منطقی؟! (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۷۱-۱۸۶).

دیدگاه مارکسیسم درباره پیدایش دین

مارکسیست‌ها پیدایش دین را به دورانی مربوط می‌دانند که جامعه تحت نفوذ مالکان ابزار تولید و صاحبان سرمایه قرار گرفت. از دیدگاه آنان، دین را طبقات متنفذ و حاکم جعل کردند تا به وسیله آن راه توجیهی برای وضعیت طبقات محکوم و تحت ستم درست کنند. از منظر مارکسیست‌ها، چنانچه جامعه متحول شود و تقسیم‌بندی طبقاتی در آن از بین برود، جایی برای حاکمیت دین باقی نخواهد ماند؛ آنچنان که دین در دوره اشتراک اولیه وجود نداشته است.

نقد

شهید مطهری در نقد دیدگاه مارکسیت‌ها بیان می‌دارد: **اولاً**: بر مبنای مطالعات تاریخ ادیان، دین در دوران اشتراک اولیه ادعایی آنان نیز وجود داشته است. **ثانیاً**: اینکه پدیدآورندگان ادیان از طبقات حاکم بوده‌اند، با پذیرفته شده‌های تاریخ ناسازگار است؛ زیرا بیشتر دعوت‌کنندگان به دین از میان کسانی بوده‌اند که پایگاهی در حاکمیت نداشته‌اند. علاوه بر اینکه درون‌مایه ادیان همواره دعوت به مبارزه با ظلم و استثمار و بیدادگری علیه غاصبان و ظالمان بوده است (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۰۴-۲۱۵).

منشأ پیدایش دین در نظریه دورکیم

از نظر دورکیم، جامعه هویتی مشخص و وجودی مستقل دارد؛ پس در همه رفتارهای اجتماعی و از جمله رفتارهای دینی، تأثیرهای حقیقی‌ای می‌گذارد. در دیدگاه دورکیم، جامعه چنان تفوق و سیطره‌ای دارد که قبل از تولد فرد و هنگام رشد و بالندگی او و حتی پس از مرگ فرد تداوم می‌یابد و به همین لحاظ، اقتدار فوق‌العاده او بر زندگی فردی سایه می‌افکند و بیشتر انسان‌ها نیز به خواست جامعه تن می‌دهند که این روحیه ناشی از احترامی است که در افراد نسبت به جامعه وجود دارد. در نگاه دورکیم، توتم‌پرستی تجلی پرستش اجتماع است. به همین لحاظ، آنچه در همه جوامع با عنوان دین پرستش می‌شود، چیزی جز نمود عینی و غلبه اقتدار اجتماع نیست. به نظر او این وضعیت همیشه وجود خواهد داشت؛ زیرا جامعه همواره وجود دارد. این حس اقتدار جامعه از آنجا است که هر انسانی دو «من» فردی و جمعی دارد و کم‌کم این «من» جمعی از بین می‌رود که نتیجه چنین استحاله‌ای، برانگیختگی حس برتری جامعه در عمل افراد است.

نقد

تردیدی وجود ندارد که جامعه آثار تعیین‌بخشی دارد؛ اما اینکه تأثیر آن را به حدی بدانیم که شخصیت افراد در اقتدار جامعه از بین برود، به گونه‌ای که به پرستش آن پردازند، این چنین نیست. لازمه این سخن، جبر اجتماعی و عدم وجود اراده و قدرت انتخاب برای افراد است؛ در حالی که هر انسانی از لحاظ وجدانی در خود این توان را می‌یابد که قدرت حرکت برخلاف مسیر جامعه را دارد. از این رو، چنین نیست که انسان دارای دو «من» فردی و اجتماعی داشته باشد تا در استحاله یکی در دیگری، خداانگاری «من» جمعی نتیجه دهد.

این انسان است که اساساً می‌تواند مسیر تاریخ و حرکت اجتماع را عوض کند. بنابراین، دین حقیقتی است فراتر از آنچه در بیان دورکیم تصویر می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۱۹-۲۳۶). نکته‌ای که شهید مطهری پس از بیان دیدگاه‌های بالا مطرح می‌کند، این است که: «افراد و مکاتبی که درباره منشأ پیدایش دین اظهار نظر کرده‌اند، جز یک سلسله فرضیه‌های اثبات‌نشده، نمی‌توان بر اظهارهای آنها نام دیگری نهاد و تعییر از نظریه درباره آنها مسامحه‌ای است». زیرا نظریه در بیان علمی به فرضیه اثبات‌شده قابل اطلاق است و مبانی دیدگاه‌های ایشان صرفاً براساس یک سلسله توهم‌ها بیان شده است و ارزشی بالاتر از چند احتمال ندارند. این تعدد احتمال‌ها بیانگر آن است که فرضیه‌هایی بدون دلیل و غیر قابل اثبات و بدون ارزش و اعتبار علمی است.

منشأ دین از دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری در بیان دیدگاه خود که برگرفته از تعالیم قرآن و روایات است، به چند نکته توجه می‌کند:

۱. وجود دیدگاه‌های گوناگون و گاه متعارض درباره منشأ دین بدون اقامه دلیل بر اثبات آنها، نشان از عدم استحکامشان دارد.
۲. با توجه به واقعیت‌های تاریخی و اینکه بشر همواره به گونه‌ای در برهه‌های گوناگون خود را به پرستش، حتی پرستیدن بت، نیازمند می‌دیده است، بیانگر آن است که چنین نیازی اصیل و غیر قابل زوال از زندگی اجتماعی انسان‌ها بوده و هست.
۳. همان واقعیت‌های تاریخی نشانگر مقابله جدی بسیاری از افراد و جریان‌ها با دین‌خواهی انسان‌ها است. در نتیجه آنکه، اگرچه در برهه‌هایی از زمان‌ها حضيض دین پیش آمده؛ ولی در نهایت، باعث بقا و بلکه اوج دین شده است. این امر بیانگر آن است که دین و تعلق دینی نمی‌تواند به یک سلسله عادت‌های ساختگی و غیر اصیل مستند باشد؛ زیرا در نتیجه مبارزه و مقابله با آن، زوال و اضمحلال دین و علایق دینی محتمل می‌بود، ولی بقای آن، گویای اصالت و انطباق آن با خواسته‌های طبیعی انسان است.
۴. شهید مطهری درباره اینکه تعالیم دینی از کجا بر بشر عرضه شده و نسبت آدمیان به آنها چگونه است، می‌گوید که دین به معنای مجموعه تعالیمی است که توسط پیامبران بر انسان‌ها در اعصار گوناگون عرضه شده، منشأ آن نیز وحی الهی است. البته نباید از این سخن نتیجه گرفت که انسان‌ها پیش از عرضه شدن تعالیم دینی نسبت به آن حالت بی‌تفاوتی و عدم توجه داشته‌اند و عرضه شدن یا نشدن آن برای انسان‌ها یکسان بوده است؛ بلکه آنچه

بر انسان‌ها ارائه شده مطابق با سرشت، ذات و خواست آنان بوده است. به بیان دیگر، عرضه دین بر انسان‌ها مینا و ریشه‌ای در خود انسان‌ها نیز داشته است. «درواقع، آنچه که بشر به حسب سرشت خودش در جستجوی آن بوده است و خواهد بود، پیغمبران آن را بر او عرضه داشته‌اند و عرضه می‌دارند. این همان معنای فطرت است» (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۴۴).

شهید مطهری امور فطری را به دو قسم فطری ادراکی و فطری احساسی تقسیم می‌کند و آن دو را همراه هم تصور کرده و می‌گوید:

امور فطری برای پذیرفتنش به تعلیم و تعلم و مدرسه نیاز نیست... فطری معنایش این است که یا دلیل نمی‌خواهد و بدیهی اولی است یا از قضایایی است که اگر هم دلیل می‌خواهد، دلیلش همیشه همراهش هست (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۵۸؛ برای مطالعه بیشتر درباره نظریه فطری بودن دین، رک: همو، ۱۳۶۹، ص ۲۳۹-۲۶۱؛ همو، ۱۳۶۷، ص ۲۱-۴۸).^۱

۵. شهید مطهری برای اثبات فطری بودن دین به چند مطلب اشاره می‌کند:

الف) انسان‌ها دو دسته خواسته و تمایل دارند؛ یک دسته، خواسته‌های طبیعی که از ضمیر باطن و سرشت انسان سرچشمه گرفته و دلیلی هم بر چرایی بروز آنها ابراز نشده و ناشناخته مانده است. مانند تمایل انسان به زیبایی، تولید نسل، میل به کشف مجهول، پذیرش و تحمل مرارت‌ها و غیره، که این خواسته‌ها همیشگی بوده و زوال‌ناپذیرند. دسته دیگر، خواسته‌های غیر طبیعی یا مصنوعی که جنبه اعتیادی داشته و بر یک سلسله عادت‌ها مبتنی است. مانند تمایل به برخی از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، رفتارها و غیره که اینها را می‌توان فراموش کرد یا از بین برد؛ به گونه‌ای که در دو یا سه نسل بعد، اثری از آن عادت‌ها باقی نمی‌ماند و اساساً فراموش می‌شود.

ب) در میان پدیده‌هایی که در رفتار اجتماعی انسان‌ها ظهور می‌یابد، اگر پدیده‌ای بخواهد ماندگار باشد، باید دست کم یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشد:

- یا اینکه خود آن پدیده منطبق با خواسته‌های طبیعی انسان باشد؛

- یا اینکه به گونه‌ای باشد که منحصراً وسیله تأمین حداقل یکی از خواسته‌های طبیعی انسان باشد، وگرنه با ظهور وسیله‌ای جدیدتر، وسیله مزبور از زندگی و رفتار بشر کنار می‌رود.

ج) دین از جمله پدیده‌های زندگی اجتماعی و ظهور یافته در رفتار بشر است که هر دو ویژگی بیان شده را دارد؛ یعنی هم منطبق با خواسته‌های طبیعی انسان بوده و هم در مقام

۱. جهت مطالعه تفصیلی در زمینه نظریه فطری بودن دین رک: مطهری، فطرت، ص ۲۳۹-۲۶۱؛ همو، امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۲۱-۴۸.

تأمین خواسته‌های طبیعی انسان، به گونه‌ای است که چنانچه تحلیل شود، هیچ چیز دیگری قابلیت جایگزینی آن را ندارد.

شهید مطهری تأکید می‌کند که نخستین بار قرآن فطری بودن دین را مطرح کرده است و با استشهاد به آیات قرآن این نظریه را توضیح می‌دهد. ایشان در این باره دیدگاه‌های یونگ، الکسیس کارل، ویلیام جیمز و اینشتاین را هم بیان می‌کند و به همراهی آنان با نگرش‌های مبتنی بر فطرت و منطبق بر طبیعت انسان بودن تمایل‌های دینی می‌پردازد.

شهید مطهری درباره اینکه دین یگانه وسیله تأمین‌کننده خواسته‌های بشر است، می‌گوید: امروزه دیگر معلوم شده که پیشرفت علم و تمدن نیازی را که بشر به دین برای زندگی خوب دارد رفع نمی‌کند، بشر هم از لحاظ شخصی احتیاج به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی نیازمند دین است (مطهری، ۱۳۶۷ الف، ص ۴۴).

وقتی انسان با ملاحظه محدودیت‌ها و ناتوانایی‌های جسمی و محدود و فناپذیر خود، به تفکر درباره آینده و ابدیت می‌پردازد، ناخودآگاه خود را ناتوان از حل معمای چگونگی ارتباط میان ازلی بودن و نقصان خود می‌بیند، در این میان، آنچه توان پاسخگویی به چنین معما و نیازی را دارد، همانا دین و احساس دینی است.

پایه و اساس نظریه فطری بودن دین این است که انسان نیازی درونی و سرشتی دارد که وی را به پرستش وامی‌دارد و چنین نیست که خاستگاه این گونه تمایل، اموری مانند ترس، جهل، شرایط اجتماعی یا تأثیر افرادی از طبقات مختلف جامعه باشد. بر این اساس و بر مبنای واقعیت‌های تاریخی و نیز بررسی تحلیل و تبیین‌هایی که در توجیه این روحیه انسان‌ها صورت گرفته است، ظهور و بروز رفتارهای دینی همواره در میان بشر بوده و خواهد بود.

بیان نکته‌ای در اینجا ضرورت دارد و آن اینکه چگونگی پاسخگویی انسان‌ها به این نیاز درونی و طبیعی، نمودهای گوناگون و متنوعی داشته و دارد. به بیان دیگر، ارضای نیاز درونی دینی بشر، علاوه بر قالب‌های اصیل و منطبق بر آموزه‌های وحیانی، به صورت شرک‌آلود و نادرست نیز بروز کرده است. این انحراف از قالب اصیل، متأثر از عوامل گوناگونی، مانند شرایط خاص محیط اجتماعی، عوامل تربیتی و غیره بوده است؛ پس این امکان وجود دارد که انسان در مقام پاسخ به ندای فطرت، متأثر از عوامل گوناگون به گونه‌ای به آن نیاز ذاتی پاسخ دهد که منطبق با تعالیم انبیا نباشد. این همانند انسان تشنه است، گرچه اصل احساس تشنگی، احساسی طبیعی و منطبق بر ساختمان وجودی او است و باید با نوشیدن گوارا به آن پاسخ داد؛ اما ممکن است انسان به اشتباه یا متأثر از شرایط محیطی به استفاده از مایعاتی

در پاسخ به آن نیاز روی آورد که در نهایت، باعث ضرر و زیان او شود. از همین جا است که ضرورت ارسال پیامبران برای راهبری و راهنمایی انسان‌ها نیز توجیه پذیر می‌شود.

اشکال بر نظریه فطری بودن دین

در اینجا با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که اگر احساس دینی و نیاز به پرستش، نیازی اصیل و طبیعی است و در مقام پاسخ به آن افرادی به اشتباه یا در اثر غفلت به خطا رفته و به ندای درونی‌شان به گونه‌ای پاسخ داده‌اند که نادرست است؛ پس چرا فراتر از این اشتباه یا غفلت افراد زیادی و بلکه ملت‌هایی با آگاهی و تعمد به مخالفت و مبارزه با آموزه‌های دینی و دین برخاسته‌اند؟ زیرا مخالفت با یک نیاز طبیعی، آن هم به صورت جمعی بی‌معنا است. در اینجا شهید مطهری علاوه بر توجه به این مطلب، در مقام پاسخ از این پرسش، عوامل مختلفی را مطرح می‌کند.

قبل از بیان عواملی که از نظر شهید مطهری در پاسخ چرایی مخالفت با دین در مغرب‌زمین تأثیرگذار بوده، سزاوار است نکته‌ای را خاطر نشان کنیم.

انسان به عنوان موجودی اجتماعی، غرایز و تمایل‌های طبیعی متعددی دارد که ارضای آنها در حد اعتدال و هماهنگ با هم مطلوب است، وگرنه افراط و تفریط در توجه بیش از حد به یک غریزه یا غفلت زیاد از آن، افسارگسیختگی یا فروکاهش و حتی فراموشی چگونگی ارضای آن و بالطبع جایگزینی بدیل‌هایی برای اصل آن غریزه و تمایل، در رفتارهای انسان پدیدار خواهد شد. به بیان دیگر، چنانچه انسان در زندگی اجتماعی مشغول ارضای بخش‌هایی از خواسته‌ها و تمایل‌هایش شود و از نیازهای دیگر خویش غافل شود، این غفلت چنان نخواهد بود که آن نیاز به‌طور کلی فراموش شود؛ بلکه در نهایت، به گونه دیگری ارضا خواهد شد.

برای نمونه، چنانچه محیط اجتماعی و زیستی انسان به گونه‌ای باشد که پاسخگویی به نیاز پرستش را در انسان، در حاله‌ای از ابهام‌ها و تردیدها قرار دهد و باعث شود تا این نیاز فطری که پاسخی متناسب را طلب می‌کند، با مشکل روبه‌رو شود، وی برای ارضای آن نیاز با روی آوردن به مصادیق گوناگونی از ایده‌ها، اشخاص و حتی اشیاء در قالب تقدس‌بخشی به سنگ‌ها، چوب‌ها، حیوانات و چیزهای دیگر، به آن تمایل درونی خود پاسخ خواهد داد. همین‌گونه است تمایل انسان به تولید نسل که چنانچه شرایط محیطی، ارضای نیاز جنسی را به گونه‌ای آماده کند که ضرورتی برای تشکیل خانواده احساس نشود، به مرور این تمایل به

صورت دیگری خود را نمایان خواهد کرد که فروپاشی نهاد خانواده و بروز مشکلات فراوان در آن، از عوارض طبیعی چنین وضعیتی خواهد بود.

درست است که سخن از نیازهای غریزی و فطری است؛ ولی باید توجه داشت که آنچنان که در بحث‌های جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن مطرح شده است، پاسخگویی به این نیازها نیز باید در یک فرایند آموزشی و تعلیمی محقق شود وگرنه انسان در برآورده کردن نیازهای عادی زیستی و جسمانی خود نیز دچار مشکل می‌شود (ر.ک: گیدنز و آنتونی، ۱۳۷۴، ص ۷۷)؛ به همین دلیل است که نقش محیط اجتماعی در یاد دادن چگونگی پاسخگویی به نیازها تعیین‌کننده است و بر این اساس، شهید مطهری نیز در بیان عواملی که سبب رویگردانی از دین می‌شود، نقش عوامل اجتماعی و محیطی را بااهمیت دانسته است. در آثار شهید مطهری در این باره، نکته بسیار مهمی مطرح شده است و آن اینکه، «اظهار نظرها علیه دین در اروپا خود از یک فطرت سرچشمه می‌گیرد» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۴۶۰-۴۶۳) این مطلب بیانگر آن است که در نگاه استاد مطهری، دین‌گریزی اروپاییان به رفتارهای خلاف فطرت و تقابل مدعیان دینداری با نیازهای طبیعی و تمایل‌های طبیعی انسان‌ها ناظر است، نه اینکه مخالفت آنان با دین و تعالیم الهی امری عادی باشد. «علت پیدایش نظرات بسیار تند علیه دین یک جریان خاصی است که در مغرب‌زمین به وجود آمد و مردم را به اصل دین بدبین کرد؛ بلکه در مردم عقده و کینه درباره دین ایجاد کرد». ابعاد این جریان خاص را در عوامل زیر می‌توان جستجو کرد:

۱. شرایط روحی و اجتماعی نامساعد: بیان شد که انسان تمایل‌های گوناگونی دارد که باید در محیط اجتماعی شرایطی را فراهم آورد تا همه آنها به گونه مطلوبی برآورده شود؛ در غیر این صورت، رفتارهای نابهنجار و غیر طبیعی بروز خواهد یافت. در میان انواع تمایل‌های، رضای خواست «خداشناسی و خداپرستی... مستلزم یک نوع تعالی روحی خاصی است» (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۵۶۷). که این ویژگی درباره غرایز دیگر چندان وجود ندارد. بر این اساس، چنانچه وجه غالب وضعیت عمومی اجتماعی توجه به مادیات و امور مادی باشد و از نظر درونی نیز روحیه انسان مساعد با این جو باشد، گرایش به دین‌خواهی انسان در حاشیه قرار خواهد گرفت؛ زیرا استیلاء و غلبه مادی‌نگری با وجود اینکه فضای جامعه را به سمت ظهور رفتارهای نامطلوب و فاسد سوق می‌دهد، گرایش دین‌خواهی و تعالی روحی انسان را نیز به زوال خواهد کشاند. به تعبیر شهید مطهری:

جو فاسد اجتماعی، جو روحی را فاسد می‌کند و جو فاسد روحی، زمینه رشد اندیشه‌های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه‌های پست را تقویت می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۵۶۷؛ همو، ۱۳۶۷ الف، ص ۵۳).

در چنین شرایطی، توجه به شهوات و تمایل‌های حیوانی فزونی خواهد یافت و همان‌گونه که اشاره شد، خروج از اعتدال و زیاده‌روی در ارضای تمایل‌های شهوانی، بروز رفتارهای غیر انسانی را به دنبال خواهد آورد. با توجه به همین پیامدها است که در تعالیم دین اسلام، اصلاح اجتماعی و پیراستن فضای جامعه از آلودگی‌ها و اموری که توجه انسان را از امور متعالی به سوی خود جلب می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارد و امر به معروف و نهی از منکر است. جایگاه بلندی در این دین الهی اجتماعی دارد؛ به گونه‌ای که ترک آن سبب ظهور انواع انحراف‌ها و مصائب فردی و عمومی می‌شود.

۲. نبود انسجام میان آموزش‌های دینی دوران کودکی با دوران بزرگسالی: بسیاری از افراد، آموزش‌های دینی خود را در دوران کودکی از «پدران و مادران جاهل یا مبلغان بی‌سواد» (مطهری، ۱۳۶۷ الف، ص ۵۲ و ۵۳) به گونه‌ای غلط فرامی‌گیرند که این آموخته‌ها در دوران بزرگسالی و رشد عقلانی جوابگوی شبهه‌ها و مسائل مبتلا به آنان نمی‌تواند باشد؛ در نتیجه، در مواقعی که با شبهه‌هایی درباره مسائل دینی روبه‌رو می‌شوند، دچار شک و تردید و در مواردی حتی منکر دین و آموزه‌های دینی می‌شوند. برای نمونه، در مرحله‌ای از دوران زندگی، علل ناکامی‌ها و تفاوت در سطح زندگی‌ها، به قسمت و قضا و قدر الهی ربط داده می‌شود؛ ولی در مرحله‌ای دیگر، خود فرد با ملاحظه وضعیت‌های گوناگون، نقش تلاش و کوشش افراد را بسیار مهم و تعیین‌کننده می‌داند. این امر به تدریج سبب انکار اساس مبحث قضا و قدر الهی می‌شود که امری پذیرفته‌شده در تعالیم دینی است. بر این مبنا است که تلاش شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت، بر تبیین درست معنای قضا و قدر متمرکز است تا اینکه برداشت‌های نادرست از این معنا را اصلاح کند؛ زیرا این بدفهمی‌ها در طول تاریخ باعث سوءاستفاده‌های فراوان شده است.

۳. القای ناسازگاری میان گزینه دین خواهی با سایر غرایز طبیعی توسط مدعیان دینداری: این مطلب روشن است که انسان غرایز گوناگونی دارد که ارضای هر یک از آنها در جای خود مطلوب است و «هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد، در وجود بشر نهاده نشده است... هیچ‌یک از این تمایل‌ها با یکدیگر سر جنگ ندارند» (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۵۵ و ۵۶). حال اگر کسانی بر مبنای فهم و برداشت‌های نادرست خود و با انگیزه دین خواهی، به دشمنی و مبارزه با سایر غرایز طبیعی و نموده‌های رفتاری پاسخ‌گوینده به آن غرایز بپردازند؛ در نتیجه چنین رویکردی، برداشت افراد عدم سازگاری و بلکه جنگ و ستیز میان این غرایز با تعالیم و آموزه‌های دینی است. بنابراین، در این رویکرد، «در اجتماعاتی که با نام خدا و دین و مذهب برای نابودی غرایز قیام می‌کنند... خود این

معانی و مفاهیم عالی شکست می‌خورند و ماتریالیسم و سایر مکتب‌های ضد خدایی و ضد دینی رواج می‌گیرد. پس بدون تردید باید گفت که زاهد‌مآبان جاهل هر محیطی... از عوامل مهم گرایش مردم به مادی‌گری هستند» (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۵۶۳).

۴. خطاهای نهادهای دینی در مقام نظریه‌پردازی و اجرا: به دلیل آنکه در دوران قرون وسطا، مسئله تبیین دین و آموزه‌های دینی به دست اربابان کلیسا بود، آنچنان تصویری از خدا و دین ارائه می‌دادند که تنفر و ضدیت با خدا و تعالیم دینی، از نتایج دعوتشان به‌ویژه برای اهل فکر و دانشمندان بود. ضعف استدلال‌ها و نیز برگزیدن شیوه‌های خشن و غیر انسانی در مقام پیاده کردن نگرش‌های اعتقادی مورد نظر باعث شد که ملت‌های تحت یوغ حاکمان کلیسا به ایستادگی در مقابل باورها، دعوت‌ها و شیوه‌های آنان روی آوردند و یکسره چنین تعلیم‌ها و باورهایی را نفی کردند. وقتی کلیسا برخی از یافته‌های علمی بشری موروث از فلاسفه پیشین و علمای کلام مسیحی را در زمره باورهای دینی و اعتقادی در نظر گرفت و با مخالفان چنین برداشت‌هایی با شدیدترین شیوه‌ها برخورد کرد، عکس‌العمل مردم، رویگردانی از دین و مذهب و تمایل به مادی‌گری و لامذهبی بود. به تعبیر شهید مطهری:

مداخله‌های بی‌جای کشیش‌ها، خشونت‌ها، سلب آزادی‌ها، مبارزه با علم و تحقیق به نام دین، سبب شد که تدریجاً برخی از جامعه‌ها، مثل بلوک شرقی، دین را به کلی از صحنه اجتماع خارج کنند... و برخی از جامعه‌های دیگر، آن را در کنج کلیساها و معابد محصور کنند (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵ و ۲۴۴؛ همو، ۱۳۶۷، ص ۱۳۹-۶۵).

با توجه به موارد بیان‌شده، اگر متولیان امور دینی خواهان اشاعه دین در جامعه و اقبال مردمان به آن هستند، باید موارد ذیل را به صورت مجموعی رعایت کنند و نبود هر یک از این موارد، باعث عدم موفقیت در تحقق اهداف مورد نظر خواهد بود:

۱. آماده کردن زمینه روحی افراد جامعه برای پذیرش دستورهای دینی: تحقق این امر در گرو آن است که با برگزیدن شیوه‌های ظریف و دقیق از دوران کودکی و نوجوانی، افراد را در مسیر رفتارهای دینی و تبعیت از هنجارهای دینی و اجتماعی سوق داد. مطابق دستورهای پیشوایان دینی، تأثیرپذیری و پذیرش دستورالعمل‌های تربیتی و اساساً نقش یادگیری در دوران کودکی و نوجوانی از دوران‌های دیگر بسیار مهم‌تر است. البته در کنار تأکید بر نقش این دوران، سازگاری و آماده کردن محیط اجتماعی با محتوای آموزش‌ها نیز از نکته‌های تأکیدشده است. در اینجا محتوای آموزش‌ها باید به گونه‌ای باشد که علاوه بر رعایت شرایط سنی و روحی افراد تحت تعلیم، مسائلی غیر واقعی و خلاف پذیرفته‌شده‌های دینی عرضه نشود تا در بزرگسالی سبب مخالفت و رویگردانی از آموزش‌های دوران کودکی و نوجوانی شود.

۲. نقش تعیین‌کننده عوامل اجرایی: واقعیت این است که چنانچه بهترین و سزاوارترین تعلیمات منطبق بر فطرت و خواسته‌های بشر به وسیله کسانی اجرا شود که شرایط لازم را نداشته باشند، نه تنها نتایج مطلوب به دست نخواهد آمد؛ بلکه پیامدهای منفی و ناپسندی نیز به دنبال خواهد داشت.

حداقل شرایط لازم برای متولیان تعلیم دستورهای دینی عبارت است از:

الف) ضرورت آموزش اطلاعات و آگاهی‌های دینی برای آموزگاران دینی در حد بالا: به این معنا که آموزگار تعلیم دینی باید دستورهای دینی را به صورت تفصیلی و استدلالی فراگرفته باشد و در آموزش‌های خود، این‌گونه دستورها را در قالبی ارائه دهد تا در عمل آموزنده و اثرگذار باشد. به تعبیر شهید مطهری:

دینداری، چه در کودک و چه در بزرگ، تا وقتی که صددرصد جنبه تعبد دارد و فاقد بصیرت و حرارت ایمان است، پایه‌ای ندارد. وظیفه این است که کاری کنیم حرارت و نشاط ایمان در بچه‌ها پیدا شود، از عبادت لذت ببرند و به فلسفه و اثر عبادت و دینداری و آثار سوءبی‌دینی و فسق، ایمان و اعتقاد پیدا کنند (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷).

زمانی این وضعیت محقق می‌شود که آموزش‌های مربوط به عرصه دین، به باور عقلی فرد رسیده باشد و به آن اعتقاد قلبی پیدا کند که نتیجه چنین روندی، در رفتارهای فردی و اجتماعی او نمایان می‌شود البته این امر امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه آموزگاران این‌گونه دانش‌ها با تسلط و آگاهی عمیق، قدرت بر استدلال و اقناع عقلی و اعتقادی مخاطب را داشته باشند.

ب) مؤمن و باتقوا و عامل بودن آموزگاران دروس دینی: زمانی می‌توان به نتایج مثبت فعالیت‌کنندگان عرصه دین امیدوار شد و «نفوذ روحی و دینی» را در دیگران شاهد بود که عوامل اجرا واقعاً و عملاً معتقد و مؤمن به دستورها و گزاره‌های دینی باشند و در جریان این آموزش‌ها دلسوزانه عمل کنند. امام خمینی (ره)، به دلیل اهمیت و جایگاه بسیار تعیین‌کننده این ابزار، معلمی را شغل انبیا تعبیر کردند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۴۱ و ۴۲). به بیان دیگر، چنانچه میان گفتار و کردار آموزگاران این عرصه سازگاری نباشد یا روی آوردن آنان به این شغل از روی ناچاری و برای امرار معاش شخصی بوده باشد، نه تنها فعالیتشان مفید نخواهد بود؛ بلکه ضرر مضاعفی نیز برای دین و آموزه‌های دینی خواهد داشت و دست‌کم اینکه این آموزش‌ها اثر مهم و قابل توجهی نخواهد داشت.

ج) احساس شرافت شغلی: نمی‌توان امر تربیت دینی را در یک جامعه دینی بر عهده قشر و طبقه خاصی گذاشت و دیگران را بدون مسئولیت به حساب آورد؛ زیرا امر تربیت، فرایندی

است که افراد و نهادهای متعددی در سامان دادن به آن دخالت دارند و آن را از کودکی تا پایان عمر تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این روند، نقش والدین و نهاد خانواده بسیار تعیین‌کننده است و آنان براساس میزان تعهد و پایبندی و آگاهی از دستوره‌های دینی، به تربیت فرزندان می‌پردازند. آنچه مهم است، نقش افرادی است که در مراکز رسمی و سازمانی متولی آموزش‌های دینی هستند و شغل آنان، آموزگاری تعلیمات دینی است. چنانچه این افراد در جامعه احساس کنند که منزلت اجتماعی ندارند و نسبت به دیگران، جایگاه و احترام کمتری دارند، به مرور این وضعیت احساس شرافت‌شغلی آنها را از بین خواهد برد و نتیجه آن، عدم کارایی و بلکه ضعف در ایفای وظایف آنان خواهد بود. اگر آموزگار دینی احساس کند که شغل شریف و مهمی بر عهده او است و حوزه عمل وی، قلب و اندیشه افراد است؛ در این صورت، هم جایگاه خود را رفیع و شریف خواهد دید و هم احساس مسئولیت و رسالت اجتماعی‌الایی برای خود در نظر خواهد گرفت. اگر این‌گونه افراد منزلت اجتماعی خود را براساس میزان حقوقی که دریافت می‌کنند، ارزیابی کنند و ارزش کار خویش را بر این مبنا بسنجند، دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا «فرق است میان ارزش واقعی و ارزش اجتماعی و عرفی» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۴۱ و ۴۲). کاری که یک انسان در جامعه انجام می‌دهد. البته نظام اجتماعی نیز باید به گونه‌ای عمل کند که در عرف جامعه چنین افرادی، منزلت و احترام ویژه‌ای داشته باشند.

د) **ضرورت وجود هماهنگی و تفاهم میان مجریان و نهادهای اجتماعی:** چنانچه در امر آموزش دستوره‌های دینی، میان افراد دست‌اندرکار یا نهادهای گوناگون ناهماهنگی وجود داشته باشد، نتایج نامطلوبی به دست خواهد آمد؛ زیرا باعث بروز شک و تردید در رفتارهای دینی افراد می‌شود. بنابراین، باید به گونه‌ای عمل کرد که تلاش افراد و نهادها سبب تأیید و تقویت در اجرای یک امر دینی شود، وگرنه در شرایط ناسازگاری، تشتت و دودلی و در نتیجه، عدم پایبندی بروز خواهد یافت.

۳. **مساعد بودن شرایط محیط اجتماعی برای اجرای دستوره‌های دینی:** اهمیت محیط اجتماعی و زمینه‌سازی آن برای تعامل‌های اجتماعی افراد در قالب تبعیت از هنجارهای پذیرفته‌شده جامعه، به گونه‌ای است که همواره در جامعه با استفاده از عوامل گوناگون برای بقای نظم اجتماعی در زمینه و بستری مناسب فعالیت می‌شود. رفتاری که برهم‌زننده نظم اجتماعی و برخلاف هنجارهای پذیرفته‌شده آن جامعه باشد، به عنوان انحراف تلقی و به مقابله با آن پرداخته می‌شود. سازمان‌های رسمی و غیر رسمی، مشوق حفظ شرایط محیطی برای تداوم رفتارهای پذیرفته‌شده اجتماعی است. این توجه و دقت برای پیاده شدن دستوره‌های دینی و

مشاهده آن در رفتار انسان‌ها، اهمیت بیشتری دارد. دلایل این اهمیت پیش‌تر بیان شد که پیروی از دستورهای دینی مستلزم نوعی تعالی روحی خاصی است که با آمادگی محیط اجتماعی بهتر ظهور و بروز می‌یابد. بر همین اساس، می‌توان به فلسفه تلاش طاقت‌فرسای انبیای الهی برای اصلاح جامعه و زدودن آثار شرک و خداستیزی در صحنه اجتماع آگاهی یافت. در همین راستا، اهمیت فریضه دینی امر به معروف و نهی از منکر نیز قابل ارزیابی است. به تعبیر شهید مطهری، شرایط محیط باید از طرف دولت و ملت به گونه‌ای آماده شود که فعالان عرصه دین و دینداری، عزیز و محترم باشند و دارندگان پست‌های مربوط به این بخش در مراکز تعلیم و تربیت، شأن و منزلت بالایی داشته باشند. این‌گونه نباشد که یک معلم دینی از جایگاه کمتری نسبت به یک معلم غیر دینی بهره‌مند باشد؛ چرا که «تفاوتی که میان علم و دین هست، میان معلم دینی و غیر دینی هست. علم بر طبیعت مسلط است و انسان بر علم، ولی دین بر انسان مسلط است. علم با مغز کار دارد و دین با دل و مغز ابزاری در دست دل است» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸). از این رو، کسی که به آموزش دین می‌پردازد، باید کار او را مهم و بااهمیت تلقی کرد و منزلت والایی برای وی قائل شد.

شاخص‌های دینداری از دیدگاه شهید مطهری (ره)

روشن است که اساساً دین برای انسان بوده، صرفاً با وجود انسان در این دنیا موضوعیت می‌یابد؛ زیرا گزاره‌های آن به واقع برنامه‌ریزی برای چگونگی زندگی او در این دنیا است تا وی را از این گذرگاه به زندگی ابدی در آن دنیا رهنمون کند، بنابراین، برای شناخت و بررسی میزان اثربخشی دین باید به انسان و قابلیت‌های وجودی او توجه کرد که از چنین موجودی در پیروی از دین چه انتظاراتی هست و او چه شاخص‌هایی را باید برای پایبندی به دین داشته باشد به همین دلیل، به نظر می‌رسد که هدف دین در رویارویی با انسان، پرورش او برای کمال در مسیر زندگی دنیایی برای دستیابی به شیوه زیستی است که در آن با کمترین خطای رفتاری، چه در بعد نظری و فکری و چه در ابعاد گوناگون عملی، بیشترین بهره‌وری را در رسیدن به کمال مطلوب، یعنی رضایت خداوندی به دست آورد. تحقق این رضایت در صورت‌بخشی به بودن و جهت‌دهی به شدن خویش در زیست‌دنیوی است که این فرایند مشروط به کامل بودن انسان در ابعاد یادشده است.

مطلب بیان‌شده به این واقعیت ناظر است که در موارد بسیاری با نگرش‌هایی روبه‌رو هستیم که دستورهای دین را صرفاً در ایجاد رابطه فرد با خالق هستی و بریدن از زندگی اجتماعی و دنیایی تفسیر و تبیین کرده‌اند یا انواع رویکردهای دیگری که بر جنبه‌ای خاص از

دین تأکید می‌کنند. آنچه در نگاه شهید مطهری در ابعاد دین و بالطبع دینداری انسان قابل استفاده است، به نگرشی چندجانبه از آن ناظر است. به تعبیر دیگر، شهید مطهری دین اسلام را تکوّن یافته از ابعاد و مؤلفه‌هایی دانسته است که در نگاه مجموعی به آنها، می‌توان مدّعی جامعیت آن شد و بر این اساس، دینداری شاخص‌هایی خواهد داشت که قدرت رویارویی با همه جنبه‌های انسان و زندگی اجتماعی او را در دوره‌های گوناگون دربر خواهد داشت.

از نظر شهید مطهری مهم‌ترین این شاخص‌ها عبارت است از:

الف) توأمان دانستن دنیا و آخرت: نمی‌توان غایت دستورهای دین را صرفاً در جهت آخرت دانست و آن را نسبت به دنیا و مظاهر آن به گونه‌ای تفسیر و تبیین کرد که از نظر یک دیندار قابل جمع با هم نباشد. شهید مطهری اشاره می‌کند که بیشتر افراد در نگاه به دنیا از منظر دین می‌گویند که محبت و علاقه به دنیا بد است و باید تمام توجه انسان به آخرت و گریز از دنیا و مذموم دانستن آن باشد. ایشان می‌گوید: اگرچه چنین تفسیری خیلی عمومیت یافته و خیلی هم قطعی و منطبق با قرآن و روح دین تلقی شده است؛ ولیکن باید توجه داشت که اساساً هیچ ناسازگاری میان آخرت‌گرایی و علاقه به دنیا وجود ندارد؛ زیرا علاقه به دنیا از امور فطری و طبیعی انسان است و نمی‌توان آن را مذموم و بد دانست، بلکه آنچه مطرود است، دل بستگی به دنیا و امور مادی و مجذوب مظاهر دنیایی شدن است. البته شهید مطهری تصریح دارد که:

از این مطلب، «نباید چنین برداشت شود که دنیا و آخرت و خدا و ماده هر دو کمال مطلوب تلقی شود»؛ بلکه منظور این است که انسان یک سلسله عواطف و دل بستگی‌های طبیعی به اشیا دارد که اینها براساس حکمت‌هایی در انسان آفریده شده و همه انبیا و اولیا از این‌گونه عواطف بهره‌مند بوده‌اند (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۲۱۲؛ برای مطالعه بیشتر، رک: همو، ۱۳۵۸، ص ۲۰۰-۲۱۳).

با وجود اینکه تعلق اخروی و خداخواهی را در بالاترین مرتبه داشته‌اند. شاید بر همین اساس بتوان عکس‌العمل پیامبر اکرم (ص) را نسبت به عملکرد فردی که خود را پیرو آیین اسلام می‌دانست؛ ولی از زن و زندگی اجتماعی گریزان شده و به صومعه برای عبادت پناه برده بود، تبیین کرد که حضرت (ص) فرمودند: دنیا و آخرت با هم توأمانند؛ زیرا اساساً زهد به معنای درست آن صرفاً در چنین نگاهی قابل توجه است و دینداری را نمی‌توان در مخالفت با دنیا و زندگی دنیوی در نظر گرفت.

ب) قائل بودن به آمیختگی علم و دین: یکی از ویژگی‌های دین اسلام، توجه و ترغیب به یادگیری علم و دانش است. در مقاطع طولانی از تاریخ، پاره‌ای از پیروان ادیان، آن علمی را

می پذیرفتند که در حیطه آموزه‌های کلیسا و منطق بر آرای اهالی کلیسا بود و با علوم جدید و دانشمندان آن مخالفت می‌کردند و یافته‌های علمی آنان را برخلاف باورهای خود می‌دانستند. نتیجه چنین رویکردی، تقابل و تعارض علم و دین بود.

البته بحث از تعارض علم و دین و طرح آن در فضای بحث‌های علمی و کلامی جهان اسلام، بحثی کاملاً غیر بومی، وارداتی و ناسازگار با روح دین اسلام و تعالیم آن است؛ زیرا دینی که سخن آغازین آن «خواندن»، «علم» و «کتابت» است (علق، ۱-۵)، دینی که عالم را با جاهل غیر قابل مقایسه می‌شمارد (زمر، ۹)، دینی که پیامبر آن یادگیری علم و دانش را برای هر مسلمانی فریضه‌ای واجب می‌داند (کلینی رازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰). دینی که پذیرش اصول اساسی خود را بر اساس تعقل، تدبر و استدلال می‌پذیرد و نه تقلید (ر.ک: رساله‌های عملیه مراجع معظم)، چنین دینی نمی‌تواند موضعی همانند مواضع اربابان کلیسا در تقابل با دانش و آگاهی آحاد بشر داشته باشد. بر این اساس، اسلام پیروان خود را آن‌گونه می‌خواهد که با وجود دستیابی به مراتب عالی‌ه ایمان و باورهای اعتقادی، به یادگیری آگاهی، علم و دانش نیز روی آورند. به تعبیر شهید مطهری:

شکی نیست که علم به تنهایی ضامن سعادت جامعه نیست. جامعه، دین و ایمان لازم دارد؛ همان‌طوری که اگر ایمان هم مقرون به علم نباشد، مفید نیست؛ بلکه وبال است... اسلام نه عالم بی‌دین می‌خواهد، نه جاهل دیندار (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۱۷۹، ۱۵۴-۱۸۹؛ همو، ۱۳۵۸، ص ۲۱۴-۲۲۴).

بنابراین، باید توجه داشت که دین اسلام، دیندار خود را آن‌گونه می‌خواهد که در یک جامعیت و کمالی از مراتب آگاهی دینی و علمی قرار گیرد. به نظر شهید مطهری، این آگاهی و یادگیری علم آن نیست که صرفاً به علوم دینی محض ناظر باشد؛ بلکه دیندار باید داعیه‌دار فراگیری آن دسته از علوم نیز باشد که برای جامعه و انسان‌ها - مفید - است؛ و در این راستا، خود را در محدودیت جنسیت، زمان و مکان یادگیری علم و نیز افرادی قرار ندهد که نزد آنان به فراگیری دانش روی می‌آورد.

شاید بر همین مبنا بتوان استنباط کرد که آیه تفقه: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...» (توبه، ۱۲۲)، در مقام برانگیختن دینداران به فهم استدلالی احکام دین و ضرورت‌های علمی مفید دیگر برای جامعه است. شهید مطهری، این آیه شریفه را مفید برای رشد فرد دیندار در همه ابعاد می‌داند که یک انسان اجتماعی نیازمند آن است و از این لحاظ می‌توان اذعان کرد که دین اسلام پیروان خود را به یادگیری علوم و دانش‌های دینی و مفید تحریص و ترغیب می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۳). این سخن به این معنا است

که چنانچه فردی به یکی از این دو جنبه پردازد و از جنبه دیگر غافل شود، دچار نقص و کمبود است و کمال انسان دیندار در آن است که هم عالم و دانشمند به علوم روز و هم موحد و دین‌شناس باشد. از این نظر، شهید مطهری طرفدار یادگیری دین به جای علم نیست؛ بلکه «طرفدار دین با علم و مخالف علم به جای دین» (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳) است.

همین شاخصه آمیختگی و سازگاری دین با علم در اسلام است که نشان‌دهنده هماهنگی دین اسلام با پیشرفت‌های زمان بوده و قدرت انطباق آن را با دگرگونی‌های مادی و تمدنی آشکار می‌کند؛ زیرا می‌توان گفت که اسلام این سازگاری را در زمره امور ضروری تأمین سعادت‌مندی دنیایی و آخرتی انسان برای دستیابی به خواسته‌های این و آن جهانی انسان می‌داند. همان انسانی که به دلیل قدرت عقل خدادادی، دگرگونی‌ها، پیشرفت‌ها، اختراع‌ها و ابتکارهای تمدنی را برای خود رقم زده است. شهید مطهری در این باره می‌گوید: راز اصلی هماهنگی دین اسلام با پیشرفت‌های زمان و نیز بقای آن... این است که اسلام دینی است که جدا از قانون خلقت نیست؛ یعنی واضح این قانون خالق این خلقت است و آن را مطابق و هماهنگ با خلقت وضع کرده است (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۲۸۴؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۴۸۴).

بستر ساز این هماهنگی با خلقت، اصالت دادن به عقل و اعتبار بخشیدن به آن، از یک سو و عدم توجه به صور و اشکال زندگی مادی، از سوی دیگر است که اینها باعث عدم تضاد و نیز عدم مخالفت دین با علم و پیشرفت‌های علمی است.

ج) ملازمت دینداری با مسئولیت اجتماعی: در تعالیم دین اسلام، گزاره‌های زیادی درباره تحریص مسلمانان در اهتمام به برطرف کردن نیازهای دیگران وجود دارد؛ به گونه‌ای که در مواردی بی‌توجهی به نیازهای مسلمانان و عدم اقدام درباره آنان به مثابه خروج از دین اسلام تلقی شده است (کلینی رازی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۶۳).^۱ شهید مطهری از این مسئله با تعبیر عدم قابلیت انفکاک دین از احساس مسئولیت اجتماعی یاد کرده و قائل است: «دین منهای مسئولیت، دین منهای دین است» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲). ایشان می‌گوید: آنچه در غرب با عنوان آزادی انسان در انتخاب مطرح شده، تخریب‌کننده مسئولیت او است و با استناد به وجدان اخلاقی و وجدان جمعی نمی‌توان برای وی مسئولیت آفرید؛ زیرا در این استنادها اساس مسئولیت بر مبنای اموری اعتباری است که مافوقی انسان را مکلف به چیزی کند، هر چند این مافوق باوری درونی و اعتقادی باشد. از این دیدگاه فقط دین است که به دلیل

۱. از پیامبر اعظم (ص) نقل شده است: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ».

باور داشتن انسان به ماورائی که همواره بر وی حاکمیت دارد، او را در مقابل خود و دیگران مسئول می‌داند (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴ و ۱۳۵). بر این اساس، وی معتقد است که رویکردهایی در دین همانند جبرگرایی یا شفیع‌گرایی غلط، به معنای برطرف کردن مسئولیت از انسان است که باید آنها را از آفت‌های بزرگ دین و نه جزء دین به حساب آورد. آنچنان این امر برای شهید مطهری اهمیت دارد که قائل است نباید در دعوت به تشریفات مذهبی و عبادات این‌گونه تلقی شود که اینها برای فرار از واقعیت‌های اجتماعی و بی‌توجهی به دردهای اجتماع، محرومیت‌ها و مسئولیت‌های آن است؛ بلکه برعکس در دعوت به این عبادات و تشریفات مذهبی نیز بیان شود که روح اینها، علاوه بر خداپرستی و اظهار عبودیت، برای تعلیم مبارزه با طاغوت، بت‌پرستی، شرک‌ورزی و مبارزه با ظلم و استثمار و توجه به مسئولیت‌های اجتماعی است.

د) توجه به انسان‌ها از مسیر توجه به خداوند: از اهمیاتی که دین اسلام به اصلاح و بهبود روابط اجتماعی افراد جامعه دارد و توجه خاصی برای آگاهی از وضعیت زندگی افراد قائل است، نباید این‌گونه تصور شود که توجه اسلام صرفاً به انسان‌های جامعه و برطرف کردن نیازهای آنان است؛ بلکه ضرورت دینداری آن است که همه این تأکیدها به این دلیل است که اینها مخلوق خداوند هستند. دغدغه اساسی یک انسان موحد و دیندار باید آن باشد که همه تلاش‌ها و فعالیت‌های او در نهایت اخلاص در راستای تحقق رضایت خداوندی باشد. البته این خواسته همراه با رسیدگی و اهتمام به برطرف کردن دردها و نیازهای هموعان و تلاش برای کمک به آنان است. به تعبیر شهید مطهری:

از نظر معیارهای اسلامی، انسان کسی است که درد خدا را داشته باشد و چون درد خدا را دارد، درد انسان‌های دیگر را هم دارد (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۱۳۹).

این هرگز به معنای شرک، ثنویت و دوگانگی در پرستش خداوند و آلودگی به شرک نمی‌تواند باشد؛ زیرا در واقع، توجه به مخلوقات الهی از پرتو عشق به خالق و مبدأ هستی است و البته این تفاوتی اساسی در نگاه به جامعه و افراد از دیدگاه یک انسان دیندار و فرد مشرک است.

نتیجه‌گیری

دین واقعیتی فرابشری، اصیل و منطبق بر فطرت دارد که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را از زندگی انسان‌ها خارج کرد. البته این واقعیت در طول تاریخ همواره مورد انواع حمله‌ها قرار گرفته و به صورت‌های گوناگون به حیات خود ادامه داده است. بسیاری از متفکران عرصه‌های گوناگون علمی بوده‌اند که با ظهور پدیده‌ای در زندگی بشر، اضمحلال و فروپاشی دین و

مبانی اعتقادی آن را اعلام کرده، یا دست کم نوید آن را می‌داده‌اند؛ ولی واقعیت زندگی اجتماعی بشر و نیز گذر زمان هرچند (با وجود گسترش پیشرفت‌های تمدنی، اختراعات و ابتکارهای مادی)، خلاف همه آن ادعاها را به اثبات رسانیده است. این واقعیت خود بیانگر اصالت و مطابقت نیاز به دین و پرستش، در نهاد بشر است که اگرچه ممکن است در برهه یا برهه‌هایی از زمان باور و اعتقاد دینی در زندگی فردی یا اجتماعی انسان تضعیف شود؛ ولی دوباره ظهور و بروز یافته، به حیات خود ادامه می‌دهد. شهید مطهری، با اتکای به تعالیم دینی از این حقیقت با نام فطری بودن اعتقاد دینی یاد کرده و آن را به اثبات رسانیده است.

شهید مطهری بر مبنای اعتقاد به جاودانگی و قدرت انطباق دین اسلام با شرایط گوناگون زندگی اجتماعی، دینداری انسان‌ها را با شاخص‌هایی معرفی می‌کند که در آن به انفکاک میان دنیا و آخرت و ترک یکی به واسطه پذیرش دیگری نیاز نباشد و نیز تهافتی میان دینداری با یادگیری علم و دانش‌های بشری وجود نداشته باشد. در همین نگاه است که انسان دیندار خود را در برابر مسائل اجتماعی مسئول می‌بیند و این را صرفاً در گرو و در مسیر توجه به خداوند به عنوان خالق هستی موجه و مفید می‌داند.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.
- امام خمینی (ره)، روح الله (۱۳۸۵)، صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (ره) (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج ۱۰، چ ۱۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۸۸)، اصول الکافی، ج ۱ و ۲، طهران: المكتبة الاسلامیه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چ ۲، تهران: نشر نی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۸)، بیست گفتار، چ ۵، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۶۷)، امدادهای غیبی در زندگی بشر به ضمیمه: چهار مقاله دیگر، چ ۳، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۶۷)، ده گفتار، چ ۴، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۶۷)، علل گرایش به مادی‌گری به ضمیمه: ماتریالیسم در ایران، چ ۱۰، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۶۸)، مجموعه آثار، ج ۱، چ ۱، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۶۹)، فطرت، چ ۱، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۷۹)، سلسله یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۴، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۸۱)، مجموعه آثار، ج ۲۱، چ ۱، [بی‌جا]: صدرا.
- _____ (۱۳۸۴)، مجموعه آثار، ج ۲۳، چ ۲، [بی‌جا]: صدرا.